



گفت و گو با دکتر محسن جهانگیری

بررسی سرمد بن عربی و فلسفه اسپینوزا

ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اشاره:

و ولنکارهای دانشکده فلسفه، کامل ترین نماد و مفهوم لعنتی بود؛ نظم و تاریخ. افتخار می کرد که پنجاه سال است در هیچ کلاسی غایب نبوده و ما زیرچشمی به هم ندا می دادیم که ای بابا چه افتخاری است. حتی یک بار هم که آنفولانزا گرفته بود و خبرش مثل بمب در دانشکده صدا کرده بود و همه منتظر بودیم که اولین تجربه سرمستانه ناشی از غیبت او را از سر بگذرانیم، از راه رسید و اتومبیل قاچاری مسلکش را که همچون خودش متین و استوار حرکت می کرد، کنار مجسمه فردوسی دانشکده ادبیات پارک کرد و آسمان بود که بر سرمان هوار شد. درک عجیب و غریبی از وقایع تاریخی داشت. کمتر در این باره حرف می زد اما همان تحلیل های گاه و بیگاهی هم که درباره اتفاقاتی چون ۲۸ مرداد و مشروطه می داد بسیار روشن تر و مستدل تر از لاطائلاتی بود که تحلیلگران و پژوهشگران تاریخ گوش فلک را با آنها پر کرده بودند. یک بار که با آن آرامش همیشگی یادی از روزهای سالخورده و سپری شده ایرانی می کرد، رندی بلند شد و خطاب به او گفت: استاد، براساس نظر فلان نویسنده، این اتفاق در آن روزها به صورت دیگری رخ داده است. لبخند همیشگی اش را تحویل دانشجوی فرصت طلب

دکتر محسن جهانگیری استاد فلسفه دانشگاه تهران و پژوهشگر عرفان ابن عربی و فلسفه اسپینوزاست و این دو را اقیانوس بی کران می داند. اثر دکتر جهانگیری درباره ابن عربی کتابی است ممتاز و کم نظیر که مرجع ابن عربی پژوهان است. کارنامه دکتر جهانگیری به پژوهش در آثار ابن عربی، اسپینوزا و بیکن محدود نیست و سال ها تدریس منظم و تربیت شاگردان فراوان در حوزه فلسفه از جمله تلاش های اوست. کتاب ماه ادبیات و فلسفه نشستی را برای بررسی کارنامه دکتر جهانگیری اختصاص داده که با حضور ایشان، دکتر نصرالله حکمت و دکتر رضا سلیمان حشمت برگزار شد که حاصل آن در اختیار شماست که با یادداشت حمیدرضا ابک آغاز می شود.

■ حمیدرضا ابک: دکتر محسن جهانگیری، برای ما آنارشیست ها

کارنامیک استاد: دکتر محسن جهانگیری



هنوز هم سرحال است و در گروه فلسفه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران تدریس می‌کند. این منم که به جور روزگار از لذت مصاحبتش محروم شده‌ام و به همین خاطر است که فعل‌های این نوشته کوتاه در قامت ماضی‌های غبار گرفته و رنگ و رو رفته ظاهر شده‌اند.

■ **جهانگیری:** حدود سال ۴۷ درس‌های دوره دکتری فلسفه را در دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی به پایان رساندم. مثل همه تصمیم به تنوین پایان‌نامه گرفتم در این موضوع با مرحوم استاد دکتر غلامحسین صدیقی مشورت کردم.

البته ایشان در گروه فلسفه درس نمی‌داد. استاد جامعه‌شناسی بود. ولی من قبلاً افتخار شاگردی وی را داشتم. او به من همواره اظهار محبت می‌کرد. موضوع پیشنهادی من «اندیشه‌های فلسفی خیام بود» استاد بزرگوار پیشنهاد بنده را پسندیدند. پس از چندی مدارک و منابعی به زبان فارسی، عربی و انگلیسی معرفی کردند. من در این خصوص با آقای دکتر سید حسین نصر هم که در آن وقت استاد گروه فلسفه دانشگاه تهران بود صحبت کردم ایشان هم موضوع مزبور را مناسب دیدند. سپس

داد و گفت: پسر جان! من خودم تاریخ‌ام. آن روز هم در آن واقعه حضور داشتم. با بسیاری از هم‌کیشان فلسفه آموزش، تفاوتی اساسی داشت. از میان تمام موضوعات فلسفی، تنها به چند موضوع خاص بسنده کرده بودم و فقط درباره آنها سخن می‌گفت. به همین خاطر هم وقتی بی‌هیچ ادعایی ترجمه‌اش از «اخلاق» اسپینوزا را منتشر کرد، همه منتقدان نظام آموزش فلسفی آکادمیک را در ایران به حیرت واداشت که کاری کارستان کرده بود، کاری که برای بسیاری از اساتید دانشکده‌های ایرانی، بیشتر از مقوله تفریحات جانبی به شمار می‌آید. آموخته بود که تمایلات قلبی‌اش را در استدلال‌های فلسفی‌اش دخالت نهد. منتقد ملاصدرا بود اما «مشاعر» او را بسیار بهتر از طرفداران سینه‌چاک آخوند شیرازی تدریس می‌کرد. با این حال متواضع‌تر از آن بود که آزاداندیشی و جنبه‌های رادیکال تفکر انتقادی‌اش را در بوق و کرنا کند. یک‌بار که شیطنت کردم و از او خواستم در یک سخنرانی عمومی به شرح انتقاداتش از ملاصدرا و مبحث اصالت وجود بپردازد، گوشم را مهربانانه کشید و حالی‌ام کرد که پسر جان، باز هم فراموش کرده‌ای که من تاریخم و عبرت آموز تجربه‌هایش. اشتباه نکنید. جهانگیری به مدد لطف خانوادگی،

با مرحوم دکتر یحیی مهنوی که هم استاد ما بودند و هم مدیر گروه مشورت کردم نظر معظم له را مساعد نیافتم. فرمودند «اندیشه‌های فلسفی خیام» مناسب گروه ما نیست. زیرا گروه ما فلسفه غرب است. موضوع پایان نامه‌های دکتری یا باید فلسفه غرب باشد و یا تطبیق میان فلسفه‌های غرب و فلسفه‌های اسلامی.

مرحوم دکتر سید احمد فرید در این نشست حضور داشت «تطبیق میان وحدت وجود ابن عربی و وحدت جوهر اسپینوزا» را پیشنهاد کرد. دکتر مهنوی هم تأیید کرد. من هم پذیرفتم وارد مطالعه و تحقیق شدم. پس از مدتی دریافتم که موضوع وسیع و دامنه‌داری است. عرفان ابن عربی را اقبانوسی یافتم پر از افکار بدیع و نوظهور و تخیلات خلاق و سازنده، که ذهن هر انسان معارف‌خواه و فرهنگ دوست و نوگرا را به خود جلب می‌کند. فلسفه اسپینوزا را هم دریایی بیکران دیدم که به راستی وسیع و عمیق است. هر اندازه تحقیق و بررسی شود باز هم نیاز



عبدالله حکیم

هم پرداختم. ای کاش توفیق کلی حاصل می‌شد، که در این صورت به نکات جدید و دقیقی پی می‌بردم: در نتیجه برای خودم رضایت خاطر بیشتر و برای دانشگاه و کشورم اعتبار و آبروی افزون‌تری کسب می‌کردم. امیدوارم پژوهندگان جوان توجه داشته باشند که دوره تفنّن و تکثرگرایی سپری شده، به تعبیر مرحوم دکتر فرید دوره علم‌امگی بشر پایان یافته است. عصر ما عصر تخصص و اختصاص است. دامنه علوم و موضوعات و مسائل وسعت یافته پرداختن به علوم و موضوعات متعدد کاری بی‌حاصل و بی‌فایده است. پیشوایان دینی ما هم فرموده‌اند: «رَحِمَ اللهُ امراً جعلَ همّةً همّاً واحداً».

■ نصرالله حکمت: مطالبی که می‌گویم به هیچ‌وجه معرفی ایشان و یا تعریف و تمجید از ایشان نیست، ایشان از تعریف من بی‌نیازند و به قول اهل منطق معرف باید اعراف از معرف باشد و در حقیقت ایشان معرف بنده هستند و من در نسبت و اضافه‌ای که با ایشان دارم از ایشان کسب تعریف می‌کنم. سال‌ها در محضر ایشان شاگردی و تلمذ کردم و جناب این برابم افتخار است. همچنین مباحثات می‌کنم که راهنمای رساله این بنده نیز ایشان بودند. از محضر ایشان علم و دانش بسیار آموختم اما مهم‌تر از آن این است که ایشان علاوه بر اینکه معلم فلسفه شاگردانشان بوده‌اند، معلم اخلاق آنها نیز بوده‌اند، حکمت نظری و عملی در وجود ایشان جمع شده است و همان مطلبی که ایشان در مورد اسپینوزا فرمودند، در مورد خودشان نیز صادق است یعنی ایشان جامع حکمت و فضیلت هستند. حکمت نظری را نظراً و حکمت عملی را در عمل به ما آموختند. مطالب بسیاری از محضر ایشان آموخته‌ایم و من نمی‌توانم آنها را بشمارم اما یک موردی که نیاموخته‌ام این است که: «قدر استاد نکودانستن حیف استاد به من یاد نداد»؛ این را از محضر ایشان نیاموختم که قدر ایشان را بدانیم. یک نکته بسیار مهم دیگری که از ایشان آموختم در طی سال‌هایی که در محضرشان تلمذ کرده‌ام و در لابه لای آثار ایشان نیز موج می‌زند و به چشم می‌خورد، عدم اتکالی به خویش است؛ یعنی در عین حال که برای علم و دانش تلاش می‌کنیم هرگز نباید صرفاً به سعی خویش تکیه کنیم و به قول حافظ:

تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافرست

راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدهش
در همین مجموعه مقالاتشان ایشان در مورد شیخ‌بهایی نکات بسیار مهمی را فرموده‌اند از جمله اینکه شیخ‌بهایی واقعاً به تمام علوم عصر خودش از صرف، نحو، ادبیات، منطق، فلسفه، معماری و هنر و مانند اینها تسلط و احاطه داشته است اما همه اینها را هم نقد کرده است و به ما گفته که در کنار همه اینها آن چیزی که از اهمیت برخوردار است این است که ما ایمان به خدا داشته باشیم و به حکمت ایمانی برسیم. چون فرصت کوتاه است اشاره‌ای به آثار ایشان می‌کنم؛ اگر به لحاظ کمی آثار ایشان را نظر بکنیم، اندک و انگشت‌شمار است اما به لحاظ کیفی، کیفیت آثار ایشان قابل احصا نیست. بنده به برخی از این کیفیات اشاره می‌کنم. از آنجایی که ایشان انسانی وارسته است و قایل به اینکه علم و دانش هرگز نباید وسیله تفاخر و خودنمایی باشد؛ و علم نوری است الهی که «یقدفه الله فی قلب من یشاء» که باید برای رضای خالق و خدمت به خلق آموخته شود، این شخصیت و این نیت از لابه لای سطور آثار ایشان

به تحقیق و پژوهش جدید دارد.

آن زمان رساله‌های دکتری محدودیت زمانی نداشت. گاهی اتفاق می‌افتاد، ده الی پانزده سال طول می‌کشید. ولی من تنظیم و تدوین رساله را در سه سال به پایان رساندم. در سال ۱۳۵۲ دفاع شد مورد قبول استادان و داوران قرار گرفت. پس از آن تصمیم گرفتم که حتی الامکان تحقیق و تدریس را محدود به موضوع رساله یعنی عرفان ابن عربی و فلسفه اسپینوزا کنم. زیرا می‌دانستم موضوع تحقیق هر اندازه محدودتر باشد مفیدتر و پربارتر خواهد بود.

من موفقیت غربی‌ها را در همین می‌دانم، که همواره در موضوعاتی محدود تحقیق می‌کنند، در نتیجه به اکتشافات و اختراعات جدیدی دست می‌یابند. از تفنّن و کلی‌گویی احتراز می‌جویند. امیدوارم پژوهندگان جوان ما بدین نکته عنایت کافی داشته باشند. اما متأسفانه من در تصمیم خود توفیق کلی نیافتم. زیرا گاهی به موضوعات دیگر

به خواننده منتقل می‌شود. اگر کسی ایشان را شناسد و آثار ایشان را باز و مطالعه بکند - این اعتقاد بنده است و تعریف نیست بل واقعیت است - این خصوصیات به او منتقل خواهد شد، این نور به او منتقل خواهد شد. دقیقاً مثل داستان معماری امروز است، شما زمانی وارد بنای بسیار باشکوه و عظیمی می‌شوید که فرضاً شیخ بهایی در اصفهان ساخته است و زمانی وارد آپارتمانی می‌شوید که یک بساز و بفروش ساخته است، دلهره و اضطراب و عجله و ترس در آن آپارتمان شما را خواهد گرفت اما وقتی وارد بنایی می‌شوید که شیخ بهایی ساخته است همه جای آن بنا به شما آرامش می‌دهد. گریه‌گویی و رعایت اختصار و ایجاز در بیان مطالب جزء لاینفک روش ایشان در نگارش است. به عنوان نمونه، ایشان سال‌ها دربارهٔ ابن عربی تحقیق کردند و حاصل کارشان کتابی است که الان ما در اختیار داریم. خود ایشان در مقدمهٔ آن کتاب فرموده‌اند که «پس از ده سال مطالعه و تحقیق و پژوهش، یادداشت‌ها



و مطالب بسیار زیادی را من جمع‌آوری کردم» این کتاب بخش کوچکی از آن یادداشت‌ها است و با رعایت قاعدهٔ ال‌ا‌ه‌م فال‌ا‌ه‌م مطالب را که لازم بوده است ایشان در این کتاب جمع‌آوری کردند.

بخش عمده‌ای از مطالب در کتاب نیامده است. امروز، روزگاری است که پرگویی و تکثیر، کثرت و مصرف در همه چیز به خصوص در سخن بسیار رایج است؛ عصر پست مدرن است و عصر مصرف؛ و ماحتی در حرف زدن و حرف شنیدن هم اهل مصرف هستیم.

هنر امروز نوشتن یک کتاب پانصد صفحه‌ای است که یک کلمه هم در آن کسی حرفی نزند. نویسنده پانصد صفحه کتاب نوشته است ولی یک جمله نگفته است، دو ساعت سخنرانی می‌کند اما یک کلمه هم حرف نمی‌زند و این هنر بزرگی است. بازار ما لبریز از این گونه کتاب‌ها است در یک چنین جنجال و هیاهویی شما کتابی ببینید که یک کلمه زاید در آن وجود ندارد و به شیوه قدما است، قدما کتاب می‌نوشتند

و جایزه تعیین می‌کردند و سکه می‌گذاشتند که اگر کسی یک کلمه پیدا بکند که بتواند کم کند و از معنا کاسته نشود و یا یک کلمه اضافه بکند و جای آن باشد، به ازای هر یک کلمه، یک سکه طلا می‌دهیم. کتاب ایشان دقیقاً مطابق این روش نوشته شده است.

اعتبار اثر ویژگی دیگر آثار ایشان است، یعنی وقتی شما کتاب را می‌خوانید احساس می‌کنید که دارید یک مطلب معتبر را می‌خوانید و شک و تردید ندارید. در بازار امروزه کتاب‌های بسیاری وجود دارد ولی کمتر کتابی را شما با اطمینان قلبی می‌خوانید؛ به خصوص در حوزهٔ ترجمه که اکثر، سیاه مشق‌هایشان را به اسم ترجمه چاپ می‌کنند. شما ترجمهٔ ایشان را از اسپینوزا ببینید، خواهید دید که کاری عظیم و سترگ است.

نوشتهٔ ایشان را در مورد ابن عربی مطالعه کنید؛ متوجه می‌شوید که، سطر به سطر مطالب آن آموختنی است. ایشان در مورد ابن عربی فرمودند که نویسنده کثیرالتألیفی است و بعد اشاره فرمودند که فتوحات اقیانوس است و واقعاً اقیانوس است و تعبیر اقیانوس را خیلی از افراد به کار برده‌اند.

ایزوتسو نیز در مورد ابن عربی می‌گوید که اقیانوس موج و خروشان است و وقتی انسان وارد می‌شود باید مواظب باشد که گم نشود.

در عین حال که ابن عربی نویسندهٔ کثیرالتألیفی است وقتی شما فتوحات را باز می‌کنید اگر بگویم در هر سطر شاید کمی مبالغه باشد ولی صفحه‌ای از فتوحات نیست که شما یک مطلب محکم و استوار و ناشنیده در آن پیدا نکنید در عین حال که این همه هم حرف زده است. آثار ایشان چنین وضعیتی دارد و سطر به سطر آن را باید آموخت و باید دقت کرد و با تأمل و ژرف‌کاوی آنها را فهمید. نظم و انتظام ایشان چه در عمل و چه هنگامی که ما در خدمتشان بودیم و همواره شاگرد ایشان خواهیم ماند - اکنون نیز شاگرد ایشان هستیم و همواره شاگرد ایشان خواهیم ماند - چه در آثار و نوشته‌هایشان، واقعاً چشم‌گیر و ستودنی است. فقط به برخی از ویژگی‌های آثار ایشان اشاره کردم. در مورد کتاب ابن عربی بنده با ضرس قاطع مطلبی را می‌گویم. در مورد ابن عربی کار فراوان شده است، همان‌طور که استاد فرمودند ابن عربی یک عارف مؤسس است که بسیاری از بزرگان ما تحت تأثیر اندیشه‌های عرفانی ایشان بوده و هستند. کتابی که جناب استاد جهانگیری دربارهٔ ابن عربی نوشته‌اند در میان تمام آثاری که تاکنون در مورد ابن عربی نوشته شده است، واقعاً بی‌نظیر است. ادعای من این است که هیچ کس نیست که بخواهد به خصوص در ایران دربارهٔ ابن عربی تحقیق و پژوهش کند و از این کتاب بی‌نیاز باشد.

اگر کسی دربارهٔ ابن عربی تحقیق بکند و کتاب ایشان را نخواند در واقع ابن عربی را نمی‌شناسد. کسان دیگر و بزرگانی چون عبدالرزاق کاشانی، مؤیدالدین جندی، داود قیصری مثلاً شرح **فصوص** نوشته‌اند و ابن عربی را به ما معرفی کرده‌اند اما همان‌طور که ایشان فرمودند جهت خاصی دارد و به تعبیری از درون عرفان ابن عربی به ابن عربی نظر کردند. شما در شرح عبدالرزاق کاشانی پیشینه عرفان ابن عربی یا اساتید ابن عربی و کسانی که در ابن عربی تأثیر گذاشتند یا کسانی که از ابن عربی تأثیر پذیرفتند، نمی‌بینید.

اما در کتاب **ابن عربی** تألیف استاد جهانگیری با یک نظم و ترتیب بسیار چشم‌گیر و برجسته‌ای تمام مباحثی که دربارهٔ ابن عربی وجود دارد

می‌توانید بیابید یا یک سرنخی برای تحقیق و پژوهش بیابید و همه مستند به آثار ابن عربی، حتی شرح حال ابن عربی را وقتی ایشان آورده‌اند از خود آثار ابن عربی است. من اینجا اشاره بکنم که خود ابن عربی یک خود زندگی‌نامه نوشت دارد که در لابه‌لای آثارش به خصوص در فتوحات به طور پراکنده آورده است، ایشان آنجایی که به شرح حال ابن عربی پرداخته‌اند دقیقاً نکته به نکته با استناد به آنچه ابن عربی در فتوحات گفته است مطالبی نقل کرده‌اند. وقتی وارد بخش افکار و اندیشه‌های ابن عربی می‌شوند، امهات اندیشه ابن عربی را ایشان با تحقیق و پژوهش در آثار ابن عربی آورده‌اند. به هر صورت مطالعه و پژوهش درباره ابن عربی بدون آشنایی با اثری که ایشان تألیف فرموده‌اند جداً ناممکن یا بسیار دشوار است. می‌خواهم درباره وجه مشترک ابن عربی، بیکن و اسپینوزا مطالبی بگویم. در مورد این سه فیلسوف – حالا شاید تعبیر فیلسوف در مورد ابن عربی خیلی دقیق نباشد، شاید به یک معنا بتوانیم اطلاق بکنیم – به هر حال اندیشیده‌ام که اینها واقعاً

است. اما نکته بسیار مهم در ابن عربی که عقیقی هم به این نکته اشاره می‌کند این است که ابن عربی هرگز رذیه نویسی نکرده است. برای هیچ کس رذیه ننوخته است در حالی که رذیه نویسی یک سنت متداولی در فرهنگ ما بوده است. ابن عربی رذیه ننوخته و کسی را تکفیر و تفسیق نکرده است و این البته با مشرب عرفانی ابن عربی سازگار است، می‌دانید که ابن عربی حتی برای ایمان فرعون هم وجهی دست و پا می‌کند و می‌گوید که او در لحظات آخر ایمان آورده است و می‌خواهد فرعون را هم طوری نجاتش دهد و این حکایت از سعه صدر و شرح صدر او می‌کند. روی این نکته سلبی هم فکر کردم دیدم که اسپینوزا هم کسی را تکفیر و تفسیق نکرده است. همان طور که استاد فرمودند او یک دئیست است و معتقد به شرایع و نبوات نیست و طبعاً کسی را تفسیق نکرده است. بیکن هم کسی را تکفیر و تفسیق نکرده است و در عین حال هر سه نفر متهم به الحاد و زندقه هستند. فکر کردم این نکته اشتراک میان این سه نفر نقطه قابل توجهی است که با اینکه هر سه در حوزه‌های مختلف هستند و هر سه قله و موسس هستند یکی در عرصه تجربه‌گرایی، یکی در عرصه عقل‌گرایی و یکی در عرصه شهود عرفانی مؤسس است و از قتل هستند اما در این نقطه با هم اشتراک دارند.

■ رضا سلیمان حشمت: مطالبی را که دکتر حکمت درباره دکتر

جهانگیری گفتند بی‌تردید از باب مجامله نبود و صحیح فرمودند و من فقط از باب تأیید می‌گویم که حقاً ایشان در دقت و تتبع کم نظیرند و کتاب ابن عربی ایشان همان طور که دکتر حکمت گفتند کتابی بسیار ارزشمند و مهم است سجایای اخلاقی ایشان در کار معلمی قابل توجه است. ایشان در بیان مطالب بسیار مواظب بودند و هم جهات معلمی را رعایت می‌کردند. به خاطر دارم که وقتی ایشان ده دقیقه یا یک ربع ساعت زودتر درس را تعطیل می‌کردند و منتظر سؤال دانشجویان می‌ماندند، اگر احیاناً دانشجویان خسته بودند یا سؤالی به ذهنشان نرسیده بود ایشان دوباره شروع به تدریس می‌کردند و تعبیرشان این بود که کم‌فروشی اصلاً جایز نیست. این حقاً برای ما بسیار آموزنده است. در مورد آثار ایشان همان طور که گفتند آثار ایشان انگشت‌شمار است و در میان فلاسفه جدید ایشان به دو فیلسوف پرداخته‌اند: بیکن و اسپینوزا یک اثر تألیفی در مورد بیکن و دو ترجمه از اسپینوزا دارند و این کار ترجمه از فیلسوف و نه درباره فیلسوف کار لازم و ضروری است که ایشان به این مهم اقدام کرده‌اند و چند مقاله درباره اسپینوزا تألیف فرموده‌اند.

با توجه به اینکه قصدمان فقط تجلیل از فیلسوف بنده به نظر آمد که در مورد قدر و اهمیت کار بیکن و اسپینوزا مطالبی بگویم. استاد که به تفصیل در این باب کار کرده‌اند می‌توانند نظر بدهند و اغلاط بنده را بگیرند. یک بحث دیگری که قبل از ورود به بحث درباره بیکن و اسپینوزا می‌خواهم بگویم این است که ایشان اقدامی به نحوی در باب فلسفه تطبیقی کرده‌اند یعنی سعی کردند وحدت وجود ابن عربی را با وحدت جوهر اسپینوزا بنابر توصیه مرحوم دکتر فرید مقایسه کنند این هم کار بسیار ضروری و مهمی است که باید انجام شود ایشان اهتمام کردند گرچه کارشان به نظر می‌آید که جنای از هم است ولی به همین نتایجی که رسیدند و فرمودند نتایج بسیار مهمی است که بنده هم اجمالاً به آن اشاره می‌کنم. بیکن فیلسوفی است که آرای او بعد از رنسانس و



نصرت‌الله حکمت

چه نقطه اشتراکی دارند، چه نسبتی با هم دارند؟ وقتی جناب استاد جهانگیری در مورد این سه شخصیت نوشته‌اند و مطالعه و بررسی کرده‌اند، نقطه اشتراکشان چه چیز می‌تواند باشد؟ حقیقتاً به نقطه اشتراک خاصی نرسیدم جز اینکه به هر شکل تمام کسانی که به نحوی به تفکر و اندیشیدن پرداخته‌اند در یک نکته مشترک هستند و آن پرداختن به مسائل اساسی حیات بشر است. ما کار به پاسخشان نداریم می‌تواند پاسخ آنها متفاوت باشد ولی همین که یک متفکر و فیلسوف به مسائل اساسی حیات بشر می‌پردازد از اهمیت خاصی برخوردار است. این سه شخصیت در این نقطه با یکدیگر اشتراک دارند. به یک اشتراک سلبی هم رسیدم که شاید این نقطه اشتراک سلبی دارای اهمیت باشد یا نباشد، نمی‌دانم. ابن عربی آثار بسیاری دارد و شاید تنها کسی است که در عالم اسلام این همه اثر یعنی بیش از پانصد اثر از خود به یادگار گذاشته

در سرآغاز تجدد قرار دارد .

وی در ۱۵۶۱ به دنیا آمد و در ۱۶۲۶ از دنیا رفت و سلسله جنبان جریانی است که تجربی مذهب (Empiricists) از آن تأثیر پذیرفته‌اند از آن حیث که بیکن بر تجربه و حس ، تأکید می‌کند .

فلاسفه تحصلی مذهب (Positivists) از وی تأثیر پذیرفته‌اند برای اینکه بر علوم تأکید می‌کند و علوم طبیعت را مادر علوم می‌داند و مطالب متعارف فلسفی را احاله می‌کند به الهیات مقدس و منزل (Sacred and Inspired Theology) بنابر ترجمه آقای دکتر . حالا البته تحصلی مذهب هم چون مخالف با متافیزیک هستند بیکن بر آنها اثر کرده و بر آنها فضل تقدم دارد . همین طور بر فلاسفه تحلیلی مگر در شمارش بت‌ها یک دسته از بت‌ها ، بت‌های بازاری نیست که از نشست و برخاست انسان‌ها این بت ایجاد و ناشی می‌شود و به خطا در زبان مربوط است .

فلاسفه تحلیلی در این نکته قطعاً هم رای و هم نظر با بیکن هستند



و همین طور از حیث اینکه قصد و غایت علوم را تصرف در طبیعت و تکنولوژی و استفاده عملی می‌داند باز مؤثر است و پیشرو و پیشگام است برای پیروان مذهب اصالت صلاح عملی (Pragmatists) . اما وضع فکری اسپینوزا متفاوت است یعنی خودش دکارتی است یک فیلسوف کارترین است و در قرن نوزدهم بعد از کانت ایده‌آلیست‌های آلمان به دو فیلسوف بیش از همه توجه داشتند: یکی اسپینوزا و دیگری کانت بوده است ، گویی فقط این دو مطرح بودند . بنابراین همان طور که از هگل نقل کرده‌اند اسپینوزا تأثیر بسیاری بر هگل و فلسفه‌های ایده‌آلیستی آلمان داشته است . همین طور دانشمند مشهوری مثل اینشتین بیان می‌کند که خدایی که او اعتقاد دارد خدای اسپینوزا است . تأثیر اسپینوزا در جریان راسیونالیستی فکر غربی و جدید است .

اسپینوزا برعکس بیکن دئیست است ، قدامی گفتند زندقه یعنی

کسی که انکار نبوت می‌کند ، زندقه کسانی هستند که قائل به نبوت نیستند و خدا یعنی مبدأ را و احیاناً معاد را هم قبول دارند ولی بدون اعتقاد به شرایع و نبوات . معادل هم برای دئیسم قرار داده‌اند ولی این یک اصطلاح است . در قرن هجدهم به خصوص دئیسم (Deism) در مقابل تئیسم (Theism) به کار می‌رفت و تئیسم یعنی مذهب کسانی که شرایع و ادیان الهی و تاریخی را قبول دارند در مقابل دئیسم قرار گرفت و این دو در واقع اصطلاح شد . اما در اصل زندقه است . اسپینوزا کسی است که قائل به Natural Theology/ (Rational) است یعنی الهیات عقلی و الهیات طبیعی یا ناسوتی را قبول دارد به این معنا که در مورد خداوند بحث عقلی می‌کند ، خدا یا جوهر برای او منشأ همه چیز است و همان طور که گفتند نه تنها وجود اشیاء بلکه تصور اشیاء هم به خدا از نظر اسپینوزا وابسته است . ولی همان طور که استاد جهانگیری در کتابشان نوشته‌اند گرچه راسل و دیگران هم اشاره کرده‌اند ، بیکن متأثر از این رشدیان لاتینی است ، متأثر از کسانی است که بین حوزه ایمان و حوزه عقل تفاوت و جدایی قائل‌اند و در واقع الهیات ناسوتی را قبول ندارند و این هم سوابقی دارد و این در کلیت خود فقط نظر این رشدیان نیست و مذهب اصالت ایمان (Fideism) قرون وسطی به نزد تروتولیانوس در قرون اولیه میلادی سابقه دارد و بعد همین طور ادامه می‌یابد تا رنسانس و حتی دوره جدید و معاصر ، یک صورت آن در این رشدیان لاتین است که قائل به حقیقت مضاعف بودند یعنی یک حقیقت برای دین و یک حقیقت برای عقل و علم و فلسفه . بنابراین این دو جریان کاملاً از هم جدا هستند یعنی دو فیلسوفی که دکتر جهانگیری به آنها پرداختند در دو حوزه قرار می‌گیرند ، اگر تقسیم‌بندی راسل را بپذیریم در واقع یکی تجربی مشرب است و دیگری توجه به ریاضیات دارد و حتی کتاب فلسفی خودش را که قسمت عمده آن متافیزیک است و اسم اخلاق روی آن گذاشته به روش هندسی و ریاضی تألیف کرده است . اما بیکن کسی است که همان طور که می‌دانید بیشتر به تجربه و استقراء اهمیت می‌دهد ولی کار بیکن البته همان طور که در این کتاب هم دکتر جهانگیری به نقل از دیگران آورده‌اند کاری است که خیلی هم اصیل و بدیع نیست یعنی بر خلاف آن جنجالی که درباره مخالفتش با ارسطو و فلاسفه مدرسی راه می‌انلزد در واقع مقدار زیادی متکی به ارسطو است و استقراءش حتی از استقراء و تجربه ابن سینا شاید کمتر کارآمد باشد . در مورد تقسیم‌بندی‌اش هم باز بدیع نیست تقسیم‌بندی‌اش از علوم ، از دانش‌های بشری که براساس قوای نفس دانش‌ها و معارف بشری را به شعر تاریخ و فلسفه تقسیم می‌کند شعر حوزه متخیله است ، تاریخ حوزه حافظه است و فلسفه را که مربوط به قوه عاقله است تقسیم می‌کند به الهی که در مورد خداست بعد آن قسمتی که در مورد طبیعت است و بالاخره آن قسمتی که درباره انسان است بعد تقسیم‌بندی‌های جزئی دیگری هم دارد . شما همین را در کتاب شعر ارسطو می‌بینید ، ارسطو آنجا بیان می‌کند که تاریخ به مراتب جزئی‌تر است و کمتر علمی است نسبت به شعر و شعر نسبت به فلسفه و ریشه این تقسیم‌بندی هم البته در یونان است چون یونانی‌ها این هر سه علم و دانش را داشتند و اتفاقاً در ایونیا (Ionia) یک لفظ بر آن اطلاق می‌کردند و ایستوریا می‌گفتند هم به شعر و هم به تاریخ ایستوریا می‌گفتند که ما الان تاریخ را در زبان انگلیسی هیستوری می‌گوییم یونانیان به حکمت هم این لفظ را اطلاق می‌کردند . حکمت

هر اکتیوی یا فیثاغورسی را ایستوریا می‌گفتند میتولوژی هم شعر بود و هم تاریخ اساطیری و این کلمه اسطوره و اساطیر هم معرب همین کلمه است .

در هر حال اهمیت بیکن از حیث شأن پیام‌آورانه (Prophetic) آن است . لیکن منادی و مبشر علومی است که قصدش سیطره و تصرف بر طبیعت است یعنی تکنولوژیک بودن علم جدید را ایشان پیشاپیش دیده است و از آن خبر داده است .

این در واقع بزرگ‌ترین کاری است که بیکن کرده است و کار کمی نیست همین که در سرآغاز دیده است ، آن تجارت نوری که در کتاب **آتلانتیس نو** آورده در واقع شما در عصر اطلاعات اگر دقت بکنید ، می‌بینید که تطبیق می‌کند اینکه انسان‌ها به جای آنکه به اصل و نسب شناخته شوند به شماره شناخته می‌شوند باز همین طور من از بحث بیشتر درباره بیکن درمی‌گذرم اما در مورد اسپینوزا عرض می‌کنم او یک فیلسوفی است که در واقع جهات اشتراک زیادی با رواقیان دارد در فکر و نظر و در اخلاق در هر دو وجه این اشتراکات را دارد . در نظر از این حیث که رواقیان میانه مثل خروسیپوس کرزپ نیز قائل به وحدت ظاهر و مظهرند . آنها هم همین بحث و وجه فعال و منفعل را مطرح می‌کنند همین طبیعت خلاق که اسپینوزا می‌گوید (Natura Naturans) و طبیعت مخلوق (Natura Naturata) صورت دیگری از بیان رواقیان و کرزپ است و در واقع قول به اینکه خداوند یا جوهر علت درونی ، داخلی اشیاء است (Immanetism) این عقیده اسپینوزا در واقع چیزی است که در هگل هم اثر کرده است و در بررونو هم سابقه دارد و همان طور که استاد جهانگیری گفتند اینجا تنزیه و تعالی حق از بین می‌رود و در واقع خداگونگی انسان ممکن می‌شود و این معنا در هگل کاملاً تحت تأثیر اسپینوزا آشکار می‌شود و این در حقیقت وجهی از بشرانگاری (Humanism) است . ظاهر و مظهر از هم جدا نیستند و یکی هستند و جدایی‌شان اعتباری است . یک طبیعت است که به یک اعتبار می‌گوییم خلاق و به یک اعتبار می‌گوییم مخلوق ، آن شأنی که ابن عربی و ملاصدرا و دیگران گفته‌اند . مرتبه لا اسم له و لا رسم له در اینجا مغفول عنه است و اصلاً انکار و نفی می‌شود و سر قضیه این است که در واقع در ابن عربی مجلی و مظهر اعدام‌اند ، همان طور که مولوی هم می‌گوید:

ما عدم‌هاییم و هستی‌هایمان

تو وجود مطلق و هستی ما این اعدام جلوه‌گاه حق هستند ، اعیان ثابت که ملاصدرا در آثار فلسفی خودش بر ابن عربی اشکال می‌کند که به این ترتیب چنانکه معتزله قائل بودند (اعیان ثابت را ابن عربی از معتزله اخذ کرده است) واسطه‌ای بین وجود و عدم در کار می‌آید اما خودش در آثار تفسیری‌اش به خصوص همین تعبیر اعیان ثابت را به کار می‌برد . در اخلاق هم اسپینوزا رواقی است برای اینکه می‌خواهد انسان را از بندگی عواطف نجات بدهد ، رواقیون هم قائل به بی‌تفاوتی (Indifference) بودند ، آن داستان مشهور اپیکتتوس و اربابش در اینجا بسیار گویا است و مسئله را به خوبی نشان می‌دهد . اسپینوزا هم همین طور است و قائل به این است که ما باید از بندگی عواطف خارج بشویم ، آزادی ما در عقل و عشق عقلانی به خدایی است که او نمی‌تواند ما را دوست داشته باشد . برای اینکه اگر ما یک همچون توقعی داشته باشیم معنایش آن است که او

خدا نباشد ، جوهر به آن معنایی که او گفته است نباشد . براساس همین ایمنتیزم است که اسپینوزا قائل می‌شود که خداوند یا جوهر علت فاعلی وجود اشیاء است و هم علت ذات اشیاء است .

یعنی خدا هم جاعل وجود است و هم جاعل ماهیت یعنی قول به اصالت‌سنخین که در سنت ما به شیخ احمد آحسانی نسبت داده می‌شود و گفته می‌شود که محال است . اصالت باید با ماهیت باشد یا با وجود ، معمول بالذات یا ماهیت است یا وجود و نهایت اینکه اسپینوزا تحت تأثیر دلالة الحائزین موسی بن میمون است . اسم خودش هم میمون است می‌دانید که باروخ و بندیکت هر دو در عبری و لاتین به معنای مبارک و خجسته و فرخ‌اند . اسپینوزا از طریق او نظریات حکما و متکلمان مسلمان را تا اندازه‌ای می‌شناسد و می‌داند وی در قول به موازات



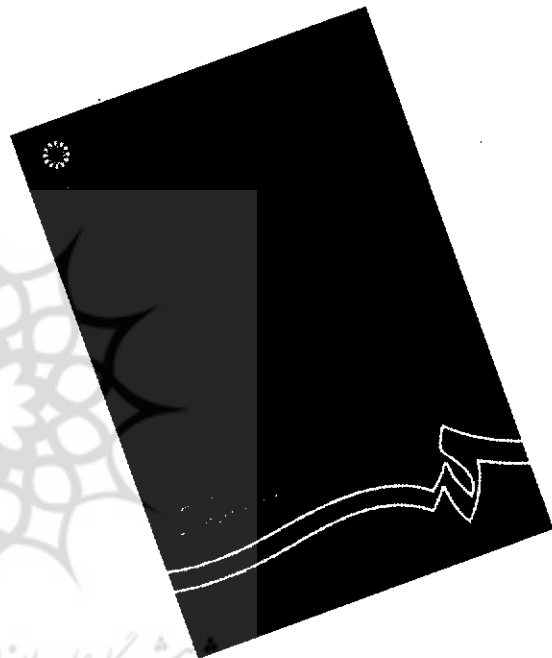
(Parallelism) که مطرح می‌کند ظاهراً متأثر از حکمت قدیم است . البته این معنا فقط اختصاص به حکمای اسلام نداشته است و در قرون وسطی هم بوده است و سابقه آن هم به یونان قدیم بازمی‌گردد اینکه عالم کبیر و عالم صغیر با هم دیگر تشابه (Analogy) دارند . این اندیشه قدیمی را که شمس‌الدین املی مؤلف **نفائس الفنون** از آن تعبیر کرده است به موازنه عالم صغیر و عالم کبیر اسپینوزا به کار گرفته است برای اینکه مشکل دکارتی رابطه دو جوهر متمایز را حل کند ، به این ترتیب که دو صفت از جوهر منتشی می‌شوند: فکر و امتداد و حالات این دو به موازات هم قرار دارند . هماهنگی پیشین بنیاد لایب‌نیتس نیز نظیر همین است .

□ تأثیر ابن عربی و اسپینوزا را در عارفان و فیلسوفان بعد از خودشان چگونه می‌بینید؟

■ **جهانگیری:** ابن عربی به راستی از عجب‌ها و شگفتی‌های تبار انسانی است. او هم نسبتاً عمر زیادی کرد، هم بسیار به سیر و سیاحت پرداخت و هم بسیار کتاب نوشت و هم در اخلاقیات بسیار تأثیر گذاشت از نعمت‌های دنیای نیز تا توانسته بهره برد.

حدود ۸۰ سال عمر کرد. تقریباً دنیای کوچک آن زمان را با همان وسائل معمول گشت. بیش از ۵۰۰ جلد کتاب و رساله نگاشت، که یکی از آنها کتاب فتوحات مکیه است، که متجاوز از ۲۶۰۰ صفحه ۳۵ خطی است.

به راستی شگفت آور است. حتماً مشمول توفیقات الهی و عنایات ربانی بوده است. او خود هم ادعا کرده که آنچه نوشته «امالی الهی»، القای ربانی یا الهام روحانی در قلب کیانی است.» کتاب فصوص هم



با اینکه کم حجم است ولی آنچنان پرمعنی و پرمحتوای است که تاکنون برای تشریح و تفسیر معانی آن بیش از صد شرح به زبان‌های مختلف اسلامی: عربی، فارسی، ترکی و اردو نوشته شده است. تأثیرش در اخلاف نیز شگفت‌انگیز است. عارفان بزرگ دارالاسلام یا مانند صدرالدین قونوی شاگرد بلافصل وی بودند و یا همچون فخرالدین ابراهیم همدانی معروف به عراقی، عقیف‌الدین تلمسانی، مؤیدالدین جنّدی، عبدالرحمن جامی، عبدالرزاق کاشانی، داود قیصری و دیگران - که ذکر نامشان به درازا خواهد کشید - شاگردان با واسطه و پیروان وی. گفتنی است با اینکه اندیشه‌های عرفانی ابن عربی در تمام دنیای اسلام رواج و اعتبار یافت ولی نشر و انتشارش در کشور عزیز ما ایران اسلامی بیش از سایر کشورها بوده است. کتاب **فصوص الحکم** او از زمان انتشارش تا حال مورد توجه معارف خواهان و حکمت‌دوستان این مرز و بوم قرار گرفت، استادان بزرگ به شرح و تفسیرش اهتمام ورزیدند و در دارالعلم‌ها و دانشگاه‌ها به تدریس آن پرداختند. حکیم نامدار ایران اسلام شیعی ملاصدرای شیرازی هم در مسائل عرفانی به وی نظر داشته و با عنوان باشکوه «العارف المحقق و قُدوة المکاشفین» به تجلیلش

پرداخته و در کتاب‌ها و رسالاتش عقاید او را به صورت قبول وارد ساخته است.

این هم گفتنی است که به طور مسلم حداقل **ترجمان الاشواق** ابن عربی، ثمره عشق معنوی وی به دوشیزه نظام اصفهانی دختر شیخ مکین‌الدین بزاز اصفهانی امام مقام ابراهیم در مکه مکرّمه است.

در مقدمه **ترجمان الاشواق** نظام را تاحدی که انسانی می‌تواند انسان دیگر را ستایش کند ستوده او را دوشیزه فرزانه، درّ یگانه، افسانه گران‌مایه و آیین تمام‌نمای حکمت جاودانه شناسانده است. مقصود اینکه عرفان ابن عربی نشأت یافته از معنویت این دوشیزه ایرانی است. تأثیر و نفوذ عرفان عربی محدود به مسلمان‌ها و کشورهای اسلامی نشد. به شهادت پژوهندگان و ابن عربی‌شناسان نامدار غربی، نیکلسن و آسین پلاسیوس، داتته آن شاعر بلند آوازه مسیحی که با ابن عربی ۲۵ سال فاصله زمانی دارد از افکار وی متأثر بوده است. اخیراً هم برخی از آثار وی به زبان‌های اروپایی ترجمه شده و عده‌ای از محققان غربی درباره‌ی وی به تحقیق و تألیف پرداخته و کتاب و مقاله نوشته‌اند. چندی پیش عده‌ای از استادان فلسفه دانشگاه مسکو به تهران آمده بودند. یکی از این بزرگان گفت رساله دکتری من فلسفه ابن عربی است.

اما اسپینوزا برخلاف ابن عربی نه عمر زیاد کرد نه آثار کثیری از خود به یادگار گذاشت، نه مسافرت زیاد کرد و نه از نعمت‌های دنیای چندان بهره برد. عمرش ۴۵ سال بود تعداد نوشته‌هایش از شمار انگشتان تجاوز نکرد. مسافرت‌هایش بسیار محدود شد. از نعمت‌های دنیای نیز به حداقل قناعت کرد.

پس از سال‌ها دربه‌دری و خانه به دوشی سرانجام هفت سال در شهر لاهه زیر یک شیروانی تک و تنها زندگی کرد تا از دنیا رفت. و به تعبیر هگل فردیتش به جوهر واحد بازگشت.

ولی در عین حال در همان عمر کوتاه و با همان نوشته‌های اندک که مهم‌ترین آنها کتاب **اخلاق و دین و دولت** است توانست جوامع مختلف فلسفی و فرهنگی جهان غرب را تحت تأثیر قرار دهد و فیلسوفان و اندیشمندان بزرگ را به تحسین و تعجب وا دارد و در جهان فکر و اندیشه حرکتی عظیم به وجود آورد. با اینکه در اثر انتقادات و اعتراضات متکلمان یهودی و مسیحی در کشورش هلند در دوره‌ای مورد نفرت متعصبان دینی قرار گرفت ولی طولی نکشید که فیلسوفان و معارف‌خواهان هلندی اهمیت فلسفه‌اش را دریافتند و به مطالعه کتاب‌هایش پرداختند. و حتی عده‌ای از متفکران عارف ماب هلندی در تقریر و تحریر افکار عرفانی خود از او بهره‌ها بردند.

آوازه و فلسفه او از کشورش هلند گذشت به سایر کشورها رسید، مؤثر واقع شد و مورد تحسین قرار گرفت در جنبش روشنفکری فرانسه مؤثر واقع شد سران جنبش انتقادات او را بر کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان همچون حرب‌های علیه کلیسا به کار بردند و از افکار طبیعت‌گرایانه‌اش ستایش‌ها کردند. در آلمان بیش از فرانسه مورد توجه واقع شد. در نهضت روشنفکری و عقل‌گرایی این کشور تأثیری بس عظیم نهاد. فیلسوفان و اندیشمندان آلمانی در فلسفه وحدت جوهر وی یک تفسیر عمیق دینی و یک تحلیل دقیق فلسفی از جهان یافتند. لسینگ آثار او را به دقت خواند و تأکید کرد که جز فلسفه اسپینوزا فلسفه‌ای وجود ندارد. گوته که خود یکی از ارکان ادبیات جهان است پس از خواندن کتاب اخلاقیات به

خود دانشگاه است. درست است و به نظر من امری طبیعی است. زیرا دانشگاه برای تربیت دانشجو و پژوهنده در چهارچوب مخصوص و محدودی برنامه‌ریزی می‌کند. وظیفه‌اش تربیت دانشمند و محقق برای جامعه است. حاصلش همان فعالیت‌های اجتماعی دانشمندان و محققان است مقصود اینکه فزونی فعالیت‌های فلسفی در جامعه نشأت یافته از فعالیت‌های دانشگاهی و جلوه و ثمره آن است و حکایت از صحت برنامه‌های دانشگاه‌ها و حسن اجرای آنها دارد.

ناگفته نماند که این فزونی‌ها مخصوص فعالیت‌های فلسفی نیست بلکه عام و شامل است. همه فعالیت‌های فرهنگی و علمی را دربرمی‌گیرد. اصولاً پس از انقلاب توجه مردم مخصوصاً جوان‌ها و بالاخص بانوان به علم و فرهنگ و مراکز و منابع علمی و فرهنگی بیشتر شده است. می‌توان گفت انقلاب و نهضت فرهنگی عظیم و گسترده‌ای پدید آمده است که جای خوشبختی است. من وقتی که جوانان به ویژه

وی ایمان آورد و اندیشه اسپینوزایی را در نظم و نثرش نمایان ساخت. شالیر ماخر به جد به مطالعه فلسفه او اهتمام ورزید. هاینه شاعر غزلسرای آلمانی نغزترین نوشته و سرودهایش را مخصوص وی گردانید. فیخته، شلینگ به فلسفه اسپینوزا توجهی خاص کردند. هگل با ادای این عبارت با شکوه «که»: «یا باید اسپینوزایی باشی و یا هرگز فیلسوف نباشی» اهمیت فلسفه او را آشکار ساخت. در آغاز قرن نوزدهم که اندیشه‌های آلمانی خود را در قالب ادبیات انگلیسی نمایان می‌ساخت فلسفه اسپینوزا که در آلمان احیا شده و با اندیشه آلمانی در آمیخته بود به انگلستان رسید نه تنها جنبه فلسفی، بلکه بعد ادبی آن نیز مورد تحسین و اعجاب گروهی از اندیشمندان و نویسندگان و شاعران آن کشور قرار گرفت. کولریج شاعر نقاد و خیال پرداز او را هر کول عقل انسانی نامید. دیگر فیلسوفان و نویسندگان و شاعران انگلیسی نیز که جهت احتراز از اطناب از ذکر نامشان خودداری می‌شود به مطالعه فلسفه او همت گماشتند.

فلسفه اسپینوزا در اوایل قرن نوزدهم به روسیه نیز رسید نظر اندیشمندان و نویسندگان پیش از انقلاب بلشویکی شاید به این جهت که در آن اصول الحادی و ضد دینی یافت می‌شود به آن منفی بود. اما پس از انقلاب بلشویکی پیشکسوتان انقلاب یعنی ماتریالیست‌های مارکسیست فلسفه او را با افکار مادی خود سازگار یافتند و به ستایش پرداختند. مارکس از او به بزرگی نام برد. انگلس فلسفه او را بالاترین افتخار فلسفه زمان خواند.

□ در دانشگاه از کدام یک از استادان بیشتر تأثیر گرفته‌اید؟ سؤال دیگر اینکه در حال حاضر آموزش فلسفه و آینده آن را در دانشگاه چگونه می‌بینید؟ چون بسیاری معتقدند که بیرون از دانشگاه فعالیت‌های فلسفی در دو دهه اخیر برخلاف قبل از انقلاب بیشتر شده و جریانات فلسفی در بیرون از دانشگاه فعال‌تر است، اگر چه همین فعالیت‌هایی که در حوزه تألیف و ترجمه در بیرون از دانشگاه می‌شود نیاز به بررسی و تحقیق دارد، در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که وضعیت فلسفه را در دانشگاه چگونه می‌بینید و در آینده چه سمت و سویی باید داشته باشد؟



دختران علم دوست و فرهنگ‌خواه را می‌بینم که با قیافه‌های جدی و مصمم در کلاس‌های درس به سخن استادان خود گوش می‌دهند و با در کتابخانه نشسته غرق مطالعه هستند خوشحال می‌شوم. امیدوارم این نهضت گسترش و ادامه یابد.

اینکه فرمودید وضعیت فلسفه دانشگاه را چگونه می‌بینید و در آینده چه سمت و سویی باید داشته باشد. به نظر من اکنون وضعیت فلسفه در دانشگاه نسبت به گذشته حداقل از حیث کمیّت خوب است و با توجه به فلسفه‌های گذشته فلسفه‌های جدید و جدیدتر تدریس می‌شود. ولی باید بهتر از این باشد. گستره و سیطره کمیّت، کیفیت را تحت الشعاع قرار ندهد.

چند سال قبل هیأتی از استادان فلسفه دانشگاه مسکو به تهران آمده بودند من و چندتن از استادان فلسفه دانشگاه تهران در دانشکده ادبیات و علوم انسانی آنها را ملاقات کردیم در موضوعات مختلف با هم سخن گفتیم یکی از ایشان که رهبری هیأت را به عهده داشت گفت در دانشگاه مسکو تمام دانشکده‌ها رشته و گروه فلسفه دارند تمام دانشجویان

■ **جهانگیری:** من از لطف الهی و خوش آمدروزگار هم در دانشگاه و هم بیرون از دانشگاه افتخار شاگردی استادان بزرگی را یافتم که اغلب در رشته و تخصص خود کم نظیر و بلکه بی نظیر بودند. همه شخصیت‌های قابل استفاده و شایسته احترام بودند و من به اندازه لیاقت و شایستگی خود از آن بزرگواران علم و اخلاق آموختم.

«نظیر خویش بنگذاشتند و جمله بگذشتند»
«خدای عزوجل جمله را بیامرزاد»

ولی مرحوم دکتر غلامحسین صدیقی که در علم و عمل، نظم و انضباط و شهامت و صراحت مقام والایی داشت و مرحوم دکتر یحیی مهدوی که از حیث علم و اخلاق، دقت، متانت و کمال و وقار به تمام معنی شایستگی استادی دانشگاه را داشت در من تأثیر بیشتری گذاشتند. من از ایشان نه تنها علم و دانش بلکه اخلاق و رفتار حکیمانه آموختم رحمت خدا بر آنها باد.

اما اینکه فرمودید فعالیت‌های فلسفی در خارج از دانشگاه بیشتر از

دانشگاه در ضمن تحصیل رشته‌های مختلف فلسفه می‌خوانند. نظر و باور من هم این است که باید در تمام رشته‌های دانشگاهی فلسفه تدریس شود. دانشجویان رشته‌های مختلف به ویژه رشته‌های علمی باید با نظام‌های مختلف فکری و با جهان‌بینی‌های گوناگون فلسفی آشنا شوند و به اصطلاح به تأملات فلسفی پردازند تا رشته‌های تحصیلی خود را با علاقه و عمق و دقت بیشتری فراگیرند و به امور اجتماعی و سیاسی با نظری عمیق و دقیق بنگرند زیرا تأملات فلسفی عمیق تر و دقیق تر از تفکرات علمی است و با اینکه حرکت‌های علمی و فلسفی همواره به موازات هم بوده‌اند ولی پایان کار عالمان بزرگ تأملات فلسفی بوده است.

□ با توجه به ضرورت ایجاز در روزگاری که ما در آن زندگی می‌کنیم



و ضرورت نیاز به این ایجاز برای کودکان و جوانان این مملکت که بسیار زیادند و بسیار آشفته و با توجه به اقیانوسی از معلومات و نوشته‌های ابن عربی که فقط شرح فصوصش از صد تجاوز می‌کند توصیه جنابعالی برای اینکه آثار ابن فیلسوف و عارف بزرگ مورد استفاده عملی جوانان آینده واقع شود چیست. این همه عظمت و این همه گستره و بزرگی به چه صورتی قابل انتقال است؟

■ **جهانگیری:** تمام معلومات و به عبارت دیگر معنویت و روحانیت ابن عربی، نه تنها به کودکان و نوجوانان، بلکه به بزرگسالان نیز به هیچ صورتی قابل انتقال نیست. چنانکه گفته شد عرفان ابن عربی اقیانوسی وسیع و عمیق است.

تنها می‌توان اشخاص را به اندازه وسیع و توانایی و قابلیت و ظرفیتشان از این اقیانوس بهره‌مند ساخت. این هم گفتنی است که اولاً عرفان ابن عربی مانند عرفان سایر عرفای بزرگ اسلام نشأت یافته از قرآن و سنت پیامبر (ص) یعنی فرهنگ وسیع و غنی اسلامی است. ثانیاً تبلیغ و انتشار هر فرهنگی نیازمند تبلیغات متناسب با عصر و زمان و

استعداد و روحیه مخاطبین دارد. پیامبر (ص) فرمود «کلم الناس علی قدر عقولهم» به قول مولانا:

چون که با کودک سروکارم فتاد

هم زبان کودک‌کان باید گشاد

باید توجه داشت و هشیار بود که دنیای ما دنیای تبلیغات است. البته در همه اعصار اینچنین بوده ولی چنانکه همه می‌دانیم تبلیغات در عصر حاضر توسعه و گسترش شگفت‌آوری یافته، و مسائل تبلیغاتی متنوع گشته قلمرو تبلیغات حتی به خانه‌ها و بلکه به صنوبر خانه‌ها کشیده شده است. بیگانگان برای ایجاد اختلافات دینی و فرهنگی و پریشان کردن افکار ملت‌ها به ویژه جوانان و به جهت بی‌اعتقاد ساختن آنها به فرهنگ و زبان و دین ملی که «حبل‌المتین» وحدت و اتفاق هر ملتی و دولتی است شب و روز، به هر بهانه و به هر وسیله ممکن اندیشه‌ها و فرهنگ‌های خود را به اذهان صاف و ساده و پاک و بی‌آلایش کودکان، نوجوانان، جوانان و حتی بزرگسالان ما تزریق می‌کنند. چه بسا پدرها و مادرها، آموزگاران هم به علت بی‌اعتنایی و پشت کردن و سبک شمردن زبان و فرهنگ و دین ملی و در مقابل بهاء و ارزش نامعقول دادن به فرهنگ بیگانه به بیگانگان کمک می‌کنند. ما همه می‌بینیم که بعضی از آموزگاران و مربیان و بزرگان خانواده و حتی دستگاه‌های تبلیغاتی ما به محض اینکه چند کلمه فرنگی آموختند به هنگام سخن گفتن همان کلمات را یا قیافه‌ای جدی و شکوهمندانه و با نوعی تفاخر به جای واژه‌های فارسی یعنی زبان مادری و ملی خود به کار می‌برند به طوری که گویی زبان مادری خود را یکجا فراموش کرده‌اند به نظر من این نوعی توهین به زبان ملی و تبلیغ و ارج نهادن به زبان فرهنگ بیگانه است. اشتباه نشود من مخالف آموختن زبان بیگانه نیستم، همچنانکه پیشینیان ما گفته‌اند هر زبانی انسانی است حتی بر این باورم که آموختن برخی از زبان‌های خارجی برای آشنایی با علم و فرهنگ و تمدن ملت‌های دیگر ضرورت دارد. ولی نباید به زبان و فرهنگ ملی بی‌اعتنایی شود. استادان بزرگ مادر دانشگاه چندین زبان خارجی در سطح بسیار عالی می‌دانستند ولی در عین حال هرگز تظاهر به آن نمی‌کردند و ما را همواره به فرا گرفتن زبان خارجی تشویق می‌کردند ولی به کار بردن کلمات فرنگی را به جای کلمات فارسی به حق گناه نابخشودنی می‌دانستند. ما هرگز جرأت نمی‌کردیم در محضر این بزرگان به جای کلمات فارسی کلمات بیگانه به کار ببریم. یکی از همکاران من که متأسفانه مرحوم شده مدت سی سال در آمریکا زندگی کرده درس خوانده و درس داده بود. علاوه بر زبان انگلیسی زبان آلمانی نیکو می‌دانست با وجود این چنان سخن می‌گفت و می‌نوشت که گویی جز زبان فارسی زبان نمی‌داند. ببخشید، کمی از مطلب دور شدم. مقصود اینک میدان جنگ است جنگ تبلیغاتی. در میدان جنگ آمادگی، هوشمندی و کاردانی لازم است. هر که آگاهی و نیروی بیشتر دارد او پیروز و برنده جنگ خواهد بود.

وظیفه همه ماست تا می‌توانیم خود را تیرومند سازیم تا بتوانیم خود را نگهداریم دولت و ملت خود را تقویت کنیم و یا حداقل کاری نکنیم که به تحقیر و تضعیف خود و ملت خود بیانجامد.

البته در این میان دولت مسئولیت بیشتری دارد باید کارشناسان و کارگزاران داناتر و با ایمان‌تری به کار گزارد و وسایلی تبلیغاتی قوی‌تر و کارآمدتری فراهم آورد.